

# نخستین پرستار قربانی کرونا به روایت مادرش

مادر «نرجس خانعلی زاده» که اولین شهید کادر درمان در مقابله با کرونا بود، بعد از سال ها از عشق دخترش به شغل پرستاری نگاه زیبایش به زندگی، اهتمامش برای کمک به نیازمندان از نوجوانی، خدمت به بیمار تا لحظه آخر عمرش و... می گوید

مجدد حسین زاده | روزنامه نگار

پرونده

انتشار خبرهایی درباره ابتلای بعضی افراد به سویه جدید کرونا، ما را به یاد روز هایی می اندازد که این اپیدمی، هر لحظه خانواده ای را داغدار یکی از عزیزانش می کرد. اما خط مقدم مبارزه با این بیماری، پرستار ها بودند که فدایی مردم شدند و در آن روز های سخت و پر استرس برای کمک به سلامت هموطنان شان از هیچ تلاشی دریغ نکردند. «نرجس خانعلی زاده»، یکی از این گل های پرپر شده است که جانش را وقف بیماران کرد و در ششم اسفند ماه سال ۹۸ به کرونا مبتلا شد. پرستار ۲۵ ساله بیمارستان میلاد لاهیجان، ستاره ای در عرصه خدمت بی منت به مردم بود که با عوارض مشابه ابتلا به ویروس کرونا، در حین رسیدگی به بیماران در محل کار خود از حال رفت و به زمین افتاد. سپس به دلیل عوارض ریوی و تنگی نفس در بخش مراقبت های ویژه بیمارستان بستری شد. او در بعد از ظهر روز ۶ اسفند ۱۳۹۸ در بیمارستان میلاد لاهیجان در گذشت و اولین قربانی کرونا از کادر پزشکی کشور لقب گرفت. در پرونده امروز زندگی سلام با «آسیه حاجی زاده»، مادر «نرجس خانعلی زاده»، اولین شهید عرصه سلامت کشور گفت و گو کردیم که در ادامه خاطرات او از دخترش را خواهید خواند.



ZENDEGI - SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان رضوی

یک شنبه ۲۶ فروردین ۱۴۰۳  
۵ شوال ۱۴۴۵ • ۱۴ آوریل ۲۰۲۴  
شماره ۲۱۴۶۶

۲۶۸۵

در زندگی سلام امروز بخوانیم:

## گردش خطرناک کرونا و آنفلوآنزا

در باره وضعیت ویروس های تنفسی که این روز ها در مانگاه و بیمارستان ها را شلوغ کرده است و برخی آن ها را با حساسیت فصلی اشتباه می گیرند با دبیر انجمن متخصصان بیماری های عفونی کشور گفت و گو کردیم

## واکوی ماجرای تبعید یک «شوگر دی»

ماجرای تبعید مرد میان سال ۵۴ ساله به خاطر ارتباط دختر نوجوان بیهانه ای شد تا از دلایل اصلی تمایل بعضی دختران جوان به از دواج با مرد های سن بالا بگوییم

## طنز | مهارت های فامیل مادر تخلیه اطلاعات

## محال بود یک شب برای غذا دادن به حیوانات بی پناه به ساحل نرود

«خانه ما نزدیک دریاست. الان از همین پارکی که آمدم و دارم از آن جا با شما صحبت می کنم، دریا دیده می شود. بعد از ظهر ها که می شد، دقیقا همین موقعی که دارم با شما صحبت می کنم، محال بود که نرجس به ساحل برای غذا دادن به حیوانات بی پناه نیاید. حتی از گوشه غذای خودش می زد و کمتری می خورد و غذاهای اضافه ما را هم جمع می کرد و غروب ها به لب دریا برای حیوانات بی پناه می برد.» مادر «نرجس» ادامه می دهد: «من و پدرش که روی او حساسیت زیادی داشتیم، می گفتیم که این کار را نکن، چون خطرناک است و ممکن است تورا گاز بگیرند. او می گفت مثلا به سگ یک بار غذا بدهید، حتی اگر از گرسنگی بمیرد، به شما آسیب نمی زند. کلا یک حس و نگاه قشنگی به زندگی و همه چیز داشت و لطافت و مهربانی که هیچ گاه از ذهن اطر افیانش پاک نمی شود. بارها می شد که می دیدم مثلا در شیشه آب معدنی یک ذره آب ماند، خیلی ها آن را همین طور می اندازند در سطل زباله، ولی او می رفت و یک درخت پیدا می کرد و آن آب را هر چند کم بود، خالی می کرد پای درخت و بعد بطری را می انداخت در سطل زباله. حواسش به این جور مسائل، خیلی بود.»

## نرجس را به آرزویش رساندیم

از خانم «خانعلی زاده» درباره آرزوهای دخترش می پرسیم که می گوید: «من یک هزارم شخصیت او را نمی توانم در این چند دقیقه برای شما توصیف کنم. یکی از آرزوهای نرجس این بود که دختر بچه ای را از شیر خوار گاه به سرپرستی قبول کند و او را بزرگ کند و اسم او را هم بگذارد، باران. او این راه را برای ما گذاشت اما خودش رفت. ما هم پیگیر آن آرزو شدیم و الان ۲ سالگی می شود که به لطف خدا، آن را برآورده کردیم. از او می پرسیم که آیا به جز نرجس، فرزند دیگری هم داشته که می خندد و می گوید: «من یک پسر ۲۰ ساله هم دارم که الان آتش نشان شده است. متاسفانه با خوشبختانه، نمی دانم چرا بچه های من این قدر دنبال شغل هایی می روند که خطرات زیادی دارد.»

## یادگاری های نرجس را به یک موزه در قائم شهر دادم

او در باره ماجرای جالب اهدای وسایل این پرستار به یک موزه می گوید: «بعد از شهادت نرجس، من وسایل او را نگاه می کردم و حسرت می خوردم که این وسایل چه می شود و تکلیف آن ها چه خواهد شد. نمی دانم اما خیلی زود شرایط به گونه ای شد که شاید خودش برنامه اش را چیده بود چون به دو هفته نکشید که ما رفتیم یک روستایی در قائم شهر. من در آن جا دیدم که یک شهید گمنام دفن است و اطرافش هم غرفه های لباس های شهدا، حتی یک دکمه، یک لنگه پوتین و... است. فضای خیلی معنوی داشت. به مسئول آن جا گفتم که می شود وسایل نرجس را هم این جا بگذاریم، گفتند با جان و دل می خواهیم. دیگر من هم از خدا خواسته، یکسری وسایل او مثل روپوش و شلوار بیمارستانش و خیلی از وسایل دیگرش را به آن جا بردم. یک غرفه هم در موزه خوش نامان کادر درمان در تهران هست که مثلا انگشتر و یکسری وسایلیش آن جا است.»



## در شیفت آخرش با سرم به بیمار ان خدمت می کرد

از مادر این پرستار در باره روحیه و اوضاع دخترش بعد از ابتلا به کرونا می پرسیم که می گوید: «من بعد از بستری شدن دخترم در بیمارستان، فقط یک روز او را دیدم. ما روز شنبه نرجس را بردیم بیمارستان تا بستری شود چون تنگی نفس داشت. آن شب حالش خوب بود. کمی با هم حرف زدیم. قشنگ غذايش را هم خورد. حتی موهایش را اجازه نداد که من ببافم و گفت که خودم می توانم. خیلی دختر متین و نجیبی بود و همه کارهایش را خودش انجام می داد. تا آخرین لحظه هم به فکر خانواده اش بود. این جمله اش یادم نمی رود که آن شب، کارت بانکی اش را به دست من داد و گفت که مامان، رمز این را که می دانی؟ گفتم آره. گفت حواست باشد برای ترخیص من از بیمارستان، بابا هزینه نکند ها، این توش پول هست. یعنی تا این حد عزت نفس داشت و آرامش خانواده برایش مهم بود. فردایش گفتند که باید برود بخش مراقبت های ویژه. در آنجا به دستگاه وصلش کردند، روز بعد هم اینتوبه شد و روز سه شنبه هم شهید شد. این اتفاق خیلی به سرعت افتاد. در این سال ها، یک وقت هایی دلتنگی های مادرانه باعث می شود که از او گلابه کنم و به او بگویم که نرجس، اگر شیفت آخر را نمی رفتی و به حرف من گوش می دادی، شاید این اتفاق نمی افتاد. چون قبل از رفتن به شیفت آخر، حالش خوب نبود و بدش سست بود، سرفه های خشک و تنگی نفس داشت. به من که چیزی نگفته بود ولی بعدها همکارانش می گفتند که روز آخر دو بار بی حال شده بود و بهش سرم زدند تا سر حال شده است. هر چه قدر هم به او می گفتند که برو خانه، می گفته که نه، بیمار زیاد و به من نیاز است. بنابراین شیفت آخرش را کامل در بیمارستان مانده بود.»

## می گفت در هر شرایطی باید در کنار مردم باشم

«ما از ابتدا تهران زندگی می کردیم. تابستان سال ۹۸، آخرهای طرح نرجس بود که ما چون اصلا تلگرافی بودیم، تصمیم گرفتیم که به این جا برگردیم. دقیقا ۵ ماه بعد هم دخترم شهید شد. خانم «حاجی زاده» با این مقدمه به این سوال پاسخ می دهد که آیا دخترش نمی رسید در آن زمان که این همه گیری فراگیر شده بود به بیمارستان برود: «اعلام رسمی ورود کرونا به ایران دقیقا همان روزی بود که من، نرجس را برای بستری به بیمارستان بردم. البته از حدود یک ماه جلوتر، او به من می گفت که یک نوع آنفلوآنزا در حال شیوع است که خیلی خطرناک است و باعث فوت افراد می شود. وقتی این مسئله را به من گفت، به او گفتم که شاید کرونا باشد. می گفت که خوب باشد، ما باید به مردم خدمت کنیم و در هر شرایطی کنار مردم باشیم. اصلا هم نمی ترسید. بعد از این که احتمال شیوع جهانی کرونا از چین در رسانه ها مطرح شد، به او گفتم که دیگر نرو. حقوق خوبی هم که به تو نمی دهند و بیا این شغل را ترک کن. حتی به پدرش گفتم و حامله دقیقا شبیه به مادران در زمان جنگ تحمیلی بود که رزمنده ها به خط مقدم می رفتند و نگران بودند. تازه من آن موقع نمی دانستم که کرونا این قدر خطرناک است. باین حال به او می گفتم شغل های دیگری هست که برای تو بهتر است. همیشه جواب او یک جمله بود و به من می گفت که من پای تحصیلی که در رشته پرستاری داشتم، قسم خوردم و باید تا آن جایی که در توانم است، پای قسمم بایستم. کلا هم عاشق پرستاری بود و این طور نبود که من بگویم، نرو و او هم قبول کند. حتی با دست شکسته هم می رفت در بخش و می گفت شاید بیماری باشد که به حضور من در بیمارستان نیاز داشته باشد.»



## برای قبولی در کنکور، نذر کرده بچه بچه های شیرخوار گاه کمک کند

می گویند که برای قبولی در کنکور نذر کرده بود که رشته پرستاری قبول شود چون این شغل را عاشقانه دوست داشت. مادر شهید «خانعلی زاده» در این باره می گوید: «بله، او خیلی دوست داشت که پرستار شود. وقتی کنکور داد، احساس می کردم که انتظار و استرس تا اعلام زمان نتایج کنکور برایش خیلی سخت است. من یک روزی رفتم خرازی و همین طور اتفاقی چشمم به کاموا و کتاب های آموزش عروسک بافی افتاد. یکی از آن کتاب ها را با کمی کاموا خریدم. وقتی نرجس آن ها را دید، خوشحال شد و چون عاشق عروسک بود، شروع کرد به بافتن. معمولا هم با هم می بافتم چون من یک مقداری هم بلد بودم و او را راهنمایی می کردم. یک روز به من گفت که مامان، می دانی من برای این عروسک هایی که دارم می بافم، چه نذری کردم؟ گفتم نه، بگو. گفت نذر کردم اگر پرستاری قبول شوم به نیت بچه های شیرخوار گاه آمنه عروسک ببافم و درآمدش را به آن ها بدهم. گفتم چه تصمیم خوبی و اگر این طوری است، من هم کمک می کنم. او در آن مدت، تقریبا ۲۵ یا ۳۰ تا عروسک بافت و چندتا بقی را به نیت کمک به بچه های شیرخوار گاه فروخت و پولش را جمع کرد. روزی که نتایج کنکور آمد و خیالش از قبولی در رشته پرستاری راحت شد، آن ها را برد و به شیرخوار گاه تقدیم کرد.»



## از کمک به کمپ های ترک اعتیاد تا سرپرستی فرزند یتیم



کمک به دیگران در زندگی مرحوم «خانعلی زاده» نقش پررنگی داشته و فقط منحصر به پرستاری نبوده است. مادرش در این باره می گوید: «نرجس در دوران دانشجویی بچه ای را به سرپرستی قبول کرده بود. یک سال در ماه مبارک رمضان، طرح اکرام ایتم بود که تصمیم به این کار گرفت. بعد از این که نرجس فوت شد، من هزینه های آن بچه را قبول کردم. نرجس یک فرزند معنوی در اراک داشت که من راهش را ادامه دادم. علاوه بر این، هر ماه که به آخر می رسید و حقوقش واریز می شد، مقداری پول به حساب مادر ماریز می کرد. بعدش هم خواهش می کرد و مثلا می گفت که با آن ۲ تا مرغ، روغن، حبوبات و... بخرید، برید برای نیازمندان. یا این که دم عید می شد، می گفت حواس مان به نیازمندان هم باشد. آن موقع بسته های معیشتی مثل الان مَد نبود. دوران کرونا بود که پخش بسته غذایی بین نیازمندان بیشتر مورد توجه قرار گرفت اما نرجس از قبل، این جور کارها را می کرد. همچنین یک جایی که خیلی دوست داشت به افراد آن جا کمک کند، کمپ های ترک اعتیاد بود و برای آن ها هم مواد غذایی از برنج و گوشت می گرفت و می برد.»